

متفکری اهل سلوک و مراقبه

علیرضا کمره‌ای

ارادتمندان شهید فرزانه، جاویدان یاد. سید مرتضی آوینی مقرر فرمودند و بنده را مکلف کردند که به نیت سالگشت سفر آسمانی سید الشهدای اهل قلم راجع به مقوله ادبیات و نسبت آن با انقلاب اسلامی (و ادبیات انقلاب اسلامی به قدر امکان سخن بگویم و هم آنچه یادکرد آن شهید والامقام

اقتضا می‌کند به طرح نکاتی چند بپردازم. مقدما فاش می‌گویم و اعتراف می‌کنم که خود را شایسته انجام این تعهد نمی‌دیدم و نمی‌بینم. تصور من این است که گرچه شهید آوینی در سال‌های حضورش در حوزه هنری معرض مشاهده گاه به گاه و دور و نزدیک بسیار چون من بوده است، اما حالا

پس از طی شدن این سال‌ها پس از شهادت او، معلوم می‌شود که او فراتر از وضع متعارف پیرامون و زمان و مکان محیط خودش، افق‌هایی را دیده و درنوردیده بود که اکنون پس از یک دهه اندک‌اندک، مه‌لود و میهم به چشم امثال ما دیده می‌شود و آشکار می‌گردد. این حرف ظاهراً ممکن است برای گوینده‌اش نوعی شکسته‌نفسی یا تواضع مفرط به نظر آید یا نوعی مدح و مدافعه اغراق‌آمیز برای او، اما واقعیت این است که شخصیت وجودی آوینی (و نه شخص او) با همه وجوه و ابعاد که در او بود - و بیش و کم در آثار برجای مانده‌اش متجلی است - شاید حتی برای پیرامونیانش شناخته نباشد، چه رسد به این زمان و زمانه و اکنون حال ما که در دوران شتابنده خود از مرکز ثقل و عطف این مقطع تاریخی (یعنی انقلاب اسلامی) دانسته نادانسته در حال گریز و گذریم و «زمان‌زدگی - اکنون‌گرایی» و «عادت» حتی در عبادت و «در پبله و پوسته خودبودگی خود شدن» به مرور از آن حقیقتی که امام (قدس سره) فرا رویمان به تصویر کشید و شهدا در راه آن به مقصود رسیدند و بزرگی چون آوینی خود دلیل آن حقیقت و گواه آن راه بود، دور می‌شویم و در میان خانه «صاحب‌خانه» را گم می‌کنیم.

این نکته را به خلاف‌آمد عادت باید بگویم که غرض از ذکر نام و یاد رفتگان - گرچه آوینی را نمی‌باید از این شمار به حساب آورد و او هست چون شهید است - صرف انجام یک برنامه مناسبتی و تشریفاتی نیست که غرض از مجلس ذکر و یادمان و یادواره، آن است که حاضران و باشندگان با اعاده کردها و گفته‌های صاحب مجلس (کسی که درباره او مجلس برگزار شده) خود را از گرد و زنگار زمانه بپیرایند و با یاد آنچه مرور زمان از خاطر ایشان زدوده و از دیده‌هایشان دور کرده، به خود رجوع کند و خویشستن خود، بازشناسند. این است که مجلس ذکر مفید حال ذاکران و حاضران است و مقصود هم همین است، و الا آنان که در حوار رحمت حق آرمیده‌اند یا شهدا که به منزله و مرتبت «عند ربهم» رسیده‌اند، نیازی به یادکرد ندارند و در نشئه‌حالی دگرند که ما بی‌خبران از درک آن قاصر و در حجابیم.

اینک که سخن ما به نام و یاد او متبرک شده است، می‌خواهم از نگاه و زبان خودم، فقط به وجهی از وجوه فکری شهید آوینی (بر اساس آنچه که در یکی دو نوشته او در مجموعه رستاخیز جان به دست می‌آید) بپردازم. اینکه تاکید می‌کنم از نگاه و زبان خودم، به این دلیل است که بقین ندارم آنچه می‌گویم درباره او عین صواب باشد، مگر نه اینکه اگر معرف اجلای از معترف نباشد، فقط خود را



اشاره:

خواست و اراده
دستاندرکاران نشریه
سوره این بود که یکبار
دیگر متن ذیل - که
چند سال پیش در تالار
حجاب در ویژه برنامه
دهمین سالگرد شهادت
مرتضی آوینی به صورت
سخنرانی ایراد شد -
برای چاپ و نشر در
اختیار قرار گیرد.
بسا که اگر مجالی بود،
افزود و کاست این
نوشتار یا گوشه‌چشمی
به آنچه امسال طی
یک سخنرانی درباره
شهید آوینی در دانشگاه
تهران ایراد شد،
می‌توانست بخشی از
دین نگارنده را - که
به حسب باور و ایمان
به مشی و سلوک آن
شهید اهل قلم نزد خود
احساس می‌کند - ادا
نماید.

این داب و اندیشه خاص فکری-حکمی که بر زبان آوینی جوشیده است و او را به مثابه فص ادب انقلاب اسلامی به ما می‌شناساند در جاهایی چند به جوشش و فیضان می‌رسد. یکی در یاد نام امام (قدس سره) و دیگری دفاع از انقلاب اسلامی و شرح حال رزمندگان و آنچه متعلق به آن دوران و هنگامه شگفت است

شناسانده است و نه معرّف را. بخش اول عریض من به این موضوع اختصاص دارد و در بخش دوم به موضوع پیشنه‌های (ادبیات انقلاب) خواهم پرداخت.

در یک عبارت کوتاه آنچه می‌تواند شناسای آوینی برای من باشد، این است که او «مثاله متفکر و نظریه‌پرداز هنر و ادبیات انقلاب اسلامی» است. با نگاهی اجمالی می‌توان آثار مکتوب شهید آوینی را در یک دسته‌بندی کلی بر سه قسم تقسیم کرد:

۱. نقد و بررسی آثار و جریان‌های هنری و ادبی؛ که در این گونه نوشته‌ها او از موضع آگاهی، دینداری و دردمندی سخن می‌گوید و در لایه‌لای مطالب، اضلاع فکری خودش را ترسیم می‌کند.

۲. نوشته‌هایی که غالباً یا مستقلاً نمودگار آرا و افاق فکری او هستند و صبغه نظریه‌پردازی در آن‌ها بارز و غالب است. مسئله مهمی که در این نوع نوشته‌ها وجود دارد و قابل درنگ است، این است که روش ارائه مباحث او، شیوه مرسوم مولفان و مترجمان نیست. (حتی گاه به این شیوه‌ها طعنه‌وار انتقاد کرده است - از جمله در بحث از تهاجم فرهنگی). می‌توان گفت در مبانی فکری و آرای شخصی و هم در طرز طرح و شیوه ارائه آن‌ها، پیرو و متأثر وضع غالب و جاری نبوده است، با این حال می‌توان شگرد او را تا حدودی به شیوه اهل فلسفه و حکمت مانند دانست و به گمان من این موضوع قابل توجهی است.

۳. دسته دیگر آثار مکتوب آوینی، نوشته‌های خلاق ادبی اوست از قبیل گزارش‌ها، یادواره‌ها، قطعات ادبی و نثرهای زمینه و ضمیمه روایت فتح و امثال آن. در همه این نوشته‌ها - ماده شعری - حضوری پررنگ و جدی دارد و این نشانه و دلیل دل‌بستگی او به شعر که مصداق و محمل و معرف نام ادبیات است، می‌تواند باشد. آن ادبیاتی که هنوز از عالم اجمال (مانتورات دینی) به عالم تفصیل (حیات بشری و تقریب به دعوات شیطانی) هیوط نگرده است. این نوشته‌ها را نیز از جهانی چند می‌توان مورد مذاقه قرار داد که به چند جنبه آن اشاره می‌کنم: الف) آوینی اگرچه قافیه‌اندیش نیست و به صرف صورت کلام، مجرد از معنا دل‌بستگی ادیبانه (به معنی امروزی) ندارد، در کاربرد واژه‌ها و تعبیر دقتی در حد وسواس از خود نشان می‌دهد و به دلالت و معنی راستین (و نه شایع) کلمات اهتمام جدی می‌ورزد. مثلاً در جایی، تعبیر «رسالت ادیبانه» را از این جهت که کلمه رسالت را مختص انبیاء مرسل می‌داند، مورد نقد قرار می‌دهد و البته بعد اضافه می‌کند که شاید در عصر تعمیم رسالت این اشکال مضحک به نظر برسد. (خود این نقد و ابضاح بر آن هم شایسته توجه است).

یا در بحث از «آزادی قلم» و «فرار مغزها» اشارت دارد به نارسایی این تعبیرات و مبنای فکری واضع آن‌ها که بر اساس اعتقاد به اصالت ایسار، در عصر سلیطه تکنولوژی، این کلمات وضع و جعل شده است و شان

انسانی - البته به معنی خلیفه‌اللهی آن - مورد فراموشی و بی‌اعتنایی قرار گرفته است.

در جای دیگری نیز گفته است: «وقتی کلمه دچار شینیت می‌شود (به تعبیر من، روح و جانش ستانده می‌شود و شکل کد پیدا می‌کند) به انجماد می‌رسد و راكد می‌ماند.» از این منظر، کلمه «ایثار» را که در گفته‌های تلویزیونی بعد از جنگ به فراوانی استعمال می‌شود، مورد نقد قرار داده است.

ب) توجه به مواردی از این دست که در نوشته‌های آوینی فراوان می‌توان یافت، نشان می‌دهد که او به یک «مشخصه زبانی» دست یافته بود، این طرز، سبک و مشخصه زبانی را می‌توان از آن جهت که «بیان مافی‌الضمیر» او نیز هست، مورد توجه قرار داد. در اینجا صرف سبک صوری نوشتار آوینی مراد اصلی من نیست (اگرچه همین ویژگی با معیارهای نقد ادبی امروز او را به عنوان یک نویسنده و حتی ادب‌شناس به ما معرفی می‌کند) بلکه من توجه به این مطلب می‌خواهم بدهم که او را از این حیث «متفکر» می‌دانم، زیرا زبان در معنای حقیقی و دقیق آن معرفت و معرفت و نشان‌دهنده عیب و هنر آدمی است. در واقع زبان عین تفکر است.

ج) اما تفکر او را نمی‌توان از نوع خردورزی و عقلمندی و تعقل مجرد و حتی ارسطویی‌وار دانست.

تصور من از نوع تفکر یا ماهیت اندیشه او همان است که در معنی کلمات «حکمت و ناله» قابلیت فهم پیدا می‌کند. رسیدن به منزلت و مرتبت آوینی تنها با علم حصولی و حضور در قیل و قال مدرسه به دست نمی‌آید، نیازمند سلوک و مراقبه است و می‌دانیم که آوینی اهل این معانی بود و نماز نیمه شب و دعای سحری و به همین سبب رقت قلب عجیبی پیدا کرده بود و به اندک‌حالی چشمانش اشکبار می‌شد و من دریغ ندارم که بگویم او از «بکائین» این روزگار بود. این گونه است که در نوشته‌های او در یک جا می‌بینم که در دفاع از حکیم توبن، فردوسی بزرگ - و ایراد بر بدفهمی و اغراق بی‌وجه یکی از بزرگان ادب معاصر که قرآن و شاهنامه را برابر دانسته بود - از موضع مثال‌هانه و غیرتمندانه خرده می‌گیرد و شاهنامه را «صورت اسطوره‌ای حکمت معنوی ایرانی» می‌داند و در جایی دیگر حافظ را از «پاسداران عهد ازلی و هویت حقیقی این قوم» می‌خواند.

۴. این ادب و اندیشه خاص فکری - حکمی که بر زبان آوینی جوشیده است و او را به مثابه فص ادب انقلاب اسلامی به ما می‌شناساند در جاهایی چند به جوشش و فیضان می‌رسد. یکی در یاد نام امام (قدس سره) و دیگری دفاع از انقلاب اسلامی و شرح حال رزمندگان و آنچه متعلق به آن دوران و هنگامه شگفت است. اینجاست که بیش و کم بی‌قراری و شیفتگی آوینی (که او را در جلسه این حال‌ها نشان می‌دهد) آشکار می‌شود و زبان گویای محرم راوی

فصح، زبان حسال و ترجمان نه تنها جان رزمندگان، که جماد و نبات می‌شود و او از در و دیوار دوکوهه، آسمان خونین‌شهر و جای‌جای جبهه‌های جنگ انسان سخن می‌گوید که گویی «تبلی السرائر» را به چشم مکاشفه خود مشاهده کرده است.

۵. اگر معیار و محک ما در سنجش فرزاتنگی و هنرمندی و ادب و هنر انقلاب اسلامی اندیشه و عمل آوینی باشد، آشکارا فاصله‌ای که بین او و ماست، معلوم خواهد شد. باید گفت اهل نظر، هنرمندان، نویسندگان و داعیان این گستره بی‌کراشه همچنان به یس‌آوری و تذکار دائمی اندیشه آوینی محتاج‌اند و نه تنها پس از قریب یک دهه، گرد کهنگی به آرای او ننشسته که اندیشه و منش او می‌تواند نیاز و تشنگی روندگان این طریق را برآورد و برطرف سازد.

نسبت ادبیات و انقلاب اسلامی

هم سن و سالان من یادشان هست که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از مقوله‌ها، پدیده‌ها و شاید کلمه «چیزها» را بتوان به کار برد - چیزها، با صفت انقلابی، اسلامی - و نیز انقلاب اسلامی در دهان‌ها می‌گشت. این چیزها را می‌توانیم از نام فروشگاه‌ها و مغازه‌ها تا مؤسسه‌های دولتی تا مفاهیم مجرد و مسائل اخلاقی، سیاسی، اعتقادی مشاهده کنیم، از چلوکباب اسلامی، اخلاق انقلابی، دانشگاه اسلامی و قس‌علی‌هذا، به گمان من بازیافت این مقوله‌ها و مسائل و پدیده‌هایی که با مضافات یا صفت انقلابی اسلامی به کار می‌رفت و بسیاری از آن‌ها صورت ملتهب و دانش‌کاربرندگان را به این مفاهیم نشان می‌داد) قابلیت تحقیق مستقل دارد و خوب است که به عنوان یک پایان‌نامه (آغازنامه درسی دانشگاهی در یکی از دانشکده‌های علوم اجتماعی) مورد توجه قرار گیرد. بسیاری از این نام‌ها و اسم‌های ترکیبی - که مسمای درستی یا موجهی هم نداشتند - به مرور فراموش شدند و از دهان‌ها و زبان‌ها افتادند و برخی دیگر تا حدودی جنبه رسمی، عنوانی تشریفاتی پیدا کردند. اما بعضی دیگر از عنوان‌ها و نام‌ها کم و بیش ماندند - اما از آن منزلت و مفهومی که کاربرندگان تعبیر اراده می‌کردند، دور شدند یا به حوزه بسیار محدود و بسته‌ای اطلاق شدند (کاری ندارم که برخی از این نام‌ها صرفاً صورت اسم داشتند، بدون توجه به معنا و مسمای مکتون در آن‌ها).

از جمله این نام‌ها یا نامدهی‌ها و نام‌یافتگی‌ها، ادب یا ادبیات اسلامی، ادبیات انقلابی، ادبیات انقلاب اسلامی و نیز انقلاب ادبی و انقلاب فرهنگی بود، که سرگذشت این‌ها نیز از حالات پیش گفته بری نمانده است. دلیل بئین یا بهتر بگویم دلایل بین فراوان است. مهم‌ترین آن اینکه تعبیر یا عنوان ادبیات انقلاب اسلامی، جز در محافل خاص و بین شماری مشخص از کاربرندگان نه فقط جاری نیست که مفهوم هم نیست و بسا که اصرار و پافشاری بر واقعیت و



دانش و امثال آن معنی شده است. در اصطلاح علم ادبیات یا از منظر دانش‌شناسی ادبیات، ادبیات هم مشتمل است بر علوم و فنون ادبی و هم آثار ادبی، علوم و فنون در قدیم به ده دوازده علم از قبیل صرف، نحو، معانی، بدیع، بیان و ... تقسیم می‌شد و امروزه علوم دیگری را در زمره علوم ادبیات به شمار می‌آورند که در این میان مبحث علم ادبیات یا تنوری ادبیات بیشتر مورد توجه واقع شده. در این باره بنگرید به کتاب «رنه ولک» یا نام «نظریه ادبیات». در بحث از ادبیات به معنی آثار ادبی، شعر، داستان، نمایشنامه و مترفات و متشابهات به مورد نظر قرار می‌گیرد. در اینجا بحث مهمی که پیش می‌آید، این است که حقیقتا اثر ادبی به چه چیزی گفته می‌شود. یا به تعبیر دیگر ادبیات متن یا اثر به چه معناست؟

چند نظر در اینجا مطرح شده است که بیشتر شمول و گستره - و معنی ادبیات را به جهت ادبیات آن - نشان می‌دهد یا بنا دارد توضیح بدهد. گفته‌اند همه آثار مکتوب یک قوم، ادبیات آن ملت را به وجود می‌آورد. این تعریف‌گونه اتفاقا با معنی دقیق کلمه Literature انگلیسی مطابقت دارد. این تعریف را سرسری نباید گرفت.

دوم اینکه از دیدگاه امروزی و جزعشناختی ادبیات (آثار ادبی) شامل آن مکتوبات و غیرمکتوباتی است که در نتیجه کاربرد

هنری زبان (زیباشناسیک و مخیل) به وجود می‌آید، بنابراین تحقق ادبیات ماهیتا به شیوه کاربرد زبان بستگی می‌یابد. زبانی که متأثر باشد از ذوق، خیال، عاطفه، به این ترتیب ادبیات عرصه احساس وجود آدمی است. از مترفات بحث این است که اگر کاربرد زبان از نوع هنری ناب آن نباشد و صورت آمیزه‌ای با نوع کلام علمی داشته باشد، اثر به وجود آمده صورت نیمه‌ادبی - نقلی پیدا می‌کند که این را هم توسعا در زمره ادبیات به حساب آورده‌اند.

بحثی که موجب تأمل است این است که آیا ممکن است جنبه احساسی، ذوقی و عاطفی انسانی، از آساق فکری اندیشه‌های بالمره منفک باشد یا نه؟ در واقع آیا می‌شود تصور ادب ناب به مدعای امروزی‌ها صرفا صورت زیبانشناختی اثر - جدا از ماهیت و محتوای آن را تصدیق کرد؟ پاسخ مختصر و مفید این شبهه و سؤال - اگر تعارف نخواهیم بکنیم - «منفی» است. این مسئله مهمی است که زیبایی اگرچه به صرف زیبایی‌اش مورد توجه می‌تواند باشد، در ادبیات و آنچه که به تعبیر آوینی از مافورات ادبی در افق جمال می‌شناسیم، تحقق خارجی ندارد.

این حرف به معنی شعاری کردن ادبیات، چنانچه بعضی پنداشته‌اند، یا صرف وسیله انگاشتن آن نیست. قابل توجه و دقت است که نسبت زیبایی ظاهری با زیبایی باطن اثر ادبی و حقیقت و هویت اثر ادبی چگونه است. نکته این است که غالبا صورت زیبای ظاهر در الفاظ، عبارات، تعبیرات خودش را نشان می‌دهد و آن زیبایی باطنی در معنا و مفهوم و دلالت، اما گاه چنان زیبایی صورت

حقیقت وجودی این مقوله در جاهایی که به عنوان مراکز مطالعاتی، نهادهای و آکادمیک شهرت یافته‌اند، موجب اخم و انکار هم بشود. مع الوصف کتابشناسی‌ها و نمایه‌های موجود، فهرست‌ها و برگه‌دان‌ها به طریقه عکس این مسئله را تأیید می‌کنند، یعنی اگر بخواهید ذیل این عنوان «ادبیات انقلاب اسلامی» به آثاری دسترسی یابید که جنبه نظری و تحقیقی آن را حتی به انکار نه به اثبات بحث کرده باشند، چیزی دستگیرتان نمی‌شود. کافی است به فهرست پایان‌نامه‌های دانشگاهی در دو دهه اخیر رجوع و توجهی شود. یک دلیل دیگر - یعنی نشانه دیگر - را هم یسادمی‌کنم که بگویم چگونه است که نام‌ها از معنی یا مفهوم اولیه خود دور و تهی می‌شوند. شورای انقلاب فرهنگی، مجموعه‌ای است از فرهیختگان که سیاستگذار و تصمیم‌گیرنده راه‌کارهای اجرایی، عملی و فرهنگی در کشور هستند و آنچه به واقع در این جمع عزیز و مجموعه گران‌قدر و شایسته اعزاز و احترام، موضوع و محور بحث و تصمیم‌گیری نیست، مسئله فرهنگی انقلاب اسلامی و انقلاب فرهنگی (به تبع انقلاب اسلامی) است و این مطلب را من از مطالعه مصوبات این شورا و گفت و شنود و آشنایی با دو تن از بزرگواران آن جمع عرض می‌کنم.

مثل اینکه از صراط مستقیم بحث دور افتادم؛ قصد این بود که بگویم تعبیر ادبیات انقلاب اسلامی چندان رایج و شناخته نیست، بنابراین به ناچار می‌خواهم مفردات واژگان و نحوه ربط آن‌ها را در این مفهوم و عبارت توضیح بدهم.

اولا در تعبیر «نسبت ادبیات و انقلاب اسلامی» این کلمه «نسبت» به نحو مشکوکی جاضوش کرده و خودنمایی می‌کند. ثابا وقتی از نسبت بین دو چیز سخن می‌گوییم، فرض مقدر ما این است که به جنبه‌های مشترک و متشابه دو چیز از هم مستقل نظر داریم و قصد ما این است که بین این دو، نوعی ربط و تفاهم به وجود بیاوریم. یا ضرورت ربط و تفاهم آن دو را توجیه کنیم. به عبارت دیگر بین این دو قائل به نوعی تفکیک و استقلال ماهوی هستیم. برای مختصر شدن بحث عرض می‌کنم، درستی یا نادرستی این تصور با درنگ و تأمل در کلمه نسبت روشن نمی‌شود، بلکه فهمیدن معنی ادبیات و انقلاب، تکلیف کلمه نسبت را هم معلوم خواهد کرد. در تعبیر تعامل ادبیات و انقلاب اسلامی هم تأثیر و تأثر متقابل بین این دو مدنظر است. ادبیات جمع کلمه ادبیه (عربی) و ادبی (فارسی) است. ادبیه یا ادبی صفت نسبی است برای موصوف مخدوف علوم و آثار. در باب ریشه این کلمه که آیا از عربی گرفته شده است یا فارسی یا غیر آن، بحث‌های فراوانی کرده‌اند که لازم نیست وقتمان را به آن بحث‌ها بگذرانیم. در این باره رجوع کنید به مدخل ادب در دایرةالمعارف بزرگ فارسی.

اما خود واژه، معانی متعدد دارد و به آرم، پرهیخت، فرهنگ، اخلاق، فنون جنگاوری،

فریبده است و چشم بیننده ظاهرین، شستابکار؛ که در نگاه به اثر ادبی، آن زیبایی پنهان - و البته غالبا حقیقی و باطنی - به چشم نمی‌آید. اصلا نگاه مهجوران به عالم و پدیده‌های آن نیز چنین بوده است و معیار قضاوت آن‌ها به هستی و جلوه‌های آن نیز چنین.

به قصد تأسی به نظرات شهید آوینی می‌خواهم بگویم آنچه حقیقت ادبیات است و معرف ادبیت ادبیات در زیبایی ظاهری و باطنی، در صورت و معنای آن ممکن می‌شود و اگر آن باطن و حقیقت متعالی مکنون در اثر ادبی نباشد، تنها صورت بزرگ کرده شیطانی است که در نظر انسان اغوا شده، فرشته می‌نماید. گواه و دلیل این مدعا را می‌توان در تمامت یا کلیت ادبیات ایران تا دوره مشروطه مشاهده کرد.

انقلاب اسلامی: سطحی‌ترین تعریف از انقلاب اسلامی و به عبارتی علمی‌ترین توضیح آن است که گفته شود: انقلاب اسلامی رویدادی است که در واقعه یا جریان خیزش مردم مسلمان ایران در ۲۲ بهمن سال ۵۷ منجر به تغییر نظام حکومتی در ایران شد. از نظر ژرفاندیشان، انقلاب اسلامی، آن حقیقت روشن و درخشانی است که در نهضت همه انبیای الهی در مرتبه و سعه وجودی هر یک از آنان به وقوع پیوسته که مرحله اتم و اکمل آن در حقیقت انقلاب محمدی (ص) به منصف ظهور رسیده است تا بشر را از ظلمات به سوی نور هدایت کند و راه مستقیم هدایت را به او نشان دهد و در این مسیر برای عبور و گذر از ظلمات به سوی نورگریزی جز ستیز و مقابله با

انقلاب اسلامی رستاخیز تاریخی انسان است بعد از قرن‌ها هیبوط. انقلاب اسلامی یک توبه تاریخی است و بنابراین غایب است و بنابراین غایب است. انحراف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیست، انقلاب اسلامی یک انقلاب فرهنگی است در جهانی که به صورت یک دهکده جهانی با یک فرهنگ واحد درآمده است. فرهنگ غرب، یعنی فرهنگ غربیت انسان از حقیقت

مظاهر شیطانی ندارد. به همین سبب است که نهضت انبیاء برهم‌زننده وضع متعارف زمانه ظهور آن‌هاست و مقابله حق و باطل، حقیقت انقلاب است. از نظر متالهانه صاحب این مجلس، شهید آوینی، آنچه هم در انقلاب اسلامی رخ داده، جلوه‌ای و بهره‌ای از آن انقلاب حقیقی داشته و دارد. او در این باب گفته است: **انقلاب اسلامی آنچه که کنید نمی‌گوید انقلاب اسلامی ایران، زیرا این حقیقت را محبوس و محصور در مرزهای صوری جغرافیایی نمی‌داند! واقعه‌ای است بدیع که هیچ نظیری در دنیا ندارد... منشا و مبدا و مرجع آن انقلاب و همین‌طور غایت آن، حکومت مدینه در صدر اول است و اگر حقیقت را قبول نکنیم، از درک ماهیت انقلاب اسلامی عاجز خواهیم ماند.** ص ۶۹.

رستاخیز جان

و در جایی دیگر آورده است: **این انقلاب از تفکری سرچشمه گرفته است که بروحی مبتنی است. از لحاظ تاریخی نیز مرجع این انقلاب نه تمدن یونان و روم، بلکه حکومت مدینه در آغاز هجرت پیامبر خدا از مکه به مدینه است.** ص ۷۴

انقلاب اسلامی، اصولاً بیرون از عالم فرهنگی دنیای جدید وقوع یافته است و فارغ از معیارها، ارزش‌ها و نسبت‌ها و مفاهیم و اصول دنیای جدید. ص ۷۴

انقلاب اسلامی رستاخیز تاریخی انسان است بعد از قرن‌ها هیبوط. انقلاب اسلامی یک توبه تاریخی است و بنابراین غایب است آن هرگز اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیست، انقلاب اسلامی یک انقلاب فرهنگی است در جهانی که به صورت یک دهکده جهانی با یک فرهنگ واحد در آمده است. فرهنگ غرب، یعنی فرهنگ غربیت انسان از حقیقت. ص ۹۹

توجه کنید که مقصود، غرب جغرافیایی نیست؛ به همین دلیل است که بررسی و شناخت دقیق انقلاب اسلامی با معیارهای جامعه‌شناسی سیاسی شدنی نیست و بررسی و مقابله آن با سایر انقلاب‌ها از گونه قیاس مع‌الفارق است که نتایج درستی به بار نمی‌آورد و برخی از بررسان انقلاب اسلامی اتفاقاً این نکته را مورد توجه قرار داده‌اند. اگر چنین باشد که انقلاب اسلامی بذاته یک انقلاب فرهنگی است و شأن حقیقی او این معناست، در خود این تعبیر و عنوان نه تنها فرهنگ (که معرف و مجلای آن ادبیات است) مندرج است که حتی چگونگی ادبیات آن نیز معلوم و هویداست. با این مقدمات این نتیجه به دست می‌آید که اصرار بر ایراد کلماتی چون تعامل و نسبت در تعبیر ادبیات و انقلاب اسلامی ظاهراً از نوع حشو است که مسامحتاً از باب تکرار و بی‌دقتی به کار می‌رود و مبنای درست و سنجیده‌ای ندارد، اما در تعبیر ادبیات انقلاب اسلامی، مضاف ادبیات به مضافیه انقلاب اسلامی شناسا می‌شود و از جهت تخصیص و توجه به این وجه خاص از وجوه گوناگون انقلاب اسلامی ایرادی بر این تعبیر وارد نیست.

آنچه ما با عنوان ادبیات انقلاب اسلامی می‌شناسیم - به معنی شناخته‌شده‌اش در همان جمع محدودی که آشناوری و کاربرد دارد این تعبیر - دلالت می‌کند بر آثار ادبی‌ای که به نحوی ربط و نسبتی با انقلاب اسلامی می‌رسانند. انقلابی که ام‌الکتاب آن قرآن است و معارف اهل بیت علیهم‌السلام و آنچه بر زبان و قلم ایشان جاری شده است.

به طور مشخص مصادیق آثار ادبی انقلاب و ادبیات انقلاب اسلامی در سرزمین ما به زبان فارسی جلوه‌گری کرده است، زبانی که حقیقتاً تحقق و توانایی‌اش را از واژگان و صرف و نحو آن گرفته تا زیبایی‌ها و آرایه‌های کلامی‌اش مرهون زبان و ادب وحی است و شأن و پروردگی آن صورت و سامان دینی و اشرافی داشته و به همین دلیل است که فارسی زبان دوم دین اسلام خوانده شده و حتی برای مردم شبه‌قاره، حکم زبان اول دینی - اسلام - را داشته است. آنچه به عنوان میراث مکتوب این زبان بر گونه حماسه و عرفان و عشق برجای مانده، هر یک وجهی از وجوه ادب انقلاب اسلامی را نشان می‌دهند که هر کدام از این جنبه‌ها در یک دوره تاریخی و موقعیت زمانی بروز و ظهور یافته‌اند و از این جهت باید گفت، ادبیات انقلاب اسلامی را نمی‌توان پدیدمآیی در ذات خود حادث و نوظهور دانست، اما چون جمع این معانی جز به ظهور و تحقق و میعاد دیگریاره انقلاب محمدی(ص) صورت وقوع پیدا نکرده. هر کدام به صورت مجزا ظاهر شده‌اند و انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام توانست این جواهر پراکنده را به رشته واحدی درآورد. آن چنان که توانست تعبیر ادبیات انقلاب اسلامی را با به هم پیوستن آن معانی از گم‌بودگی و غربت و مهجوریت برهاند و بیرون کند.

خوب دقت کنید، آنچه گفتیم حتی به طریقه استقراء و استدلال قابل اثبات است. اگر ادبیات انقلاب اسلامی دارای چنین پشتوانه و تعریفی است، پس حقیقتاً انقلاب و اسلام، مکتون ادبیات هم هست و امر انقلاب (یعنی ظلم‌ستیزی و حق‌طلبی و خداخواهی) ذاتی ادبیات است، نه عارض بر آن.

به همین سبب است که «غالی شکری» در کتاب ادب‌المقاومه گفته است: هیچ اثر متعالی ادبی را نمی‌توان یافت که نشانی از مقاومت، پایداری و حق‌طلبی در آن نباشد. این مفاهیم در گستره فطرت انسانی - برون از مرزهای صوری جغرافیایی، سیاسی، نژادی - معنی می‌دهند و متعلق به یک قوم و ملت نیستند. آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که آنچه در زمره این معانی و مفاهیم در نمی‌گنجند - ولو آنکه در صورت ظاهر به فرض، ادب و هنر خواننده و نامیده شوند - نه تنها از پشتوانه میراث فکری و ادبی و هویت واقعی بی‌بهره‌اند که اصلاً در شأن و نامدهی آن‌ها به ادب و ادبیات می‌توان تردید کرد؟ و این مسئله‌ای است که در مقوله اشتراک لفظی، اهل منطق درباره آن بحث کرده‌اند. کسانی که مبشر و مدعی ادبیات بدون ذاتیات آن هستند، مجاز را به حقیقت نشانده‌اند و امر را بر خودشان و مبتدیان مشتبه کرده‌اند و به قول مولانا: **بومسيلم را لقب احمد کنند - شیر پشمین از برای**

گد کنند و البته بومسيلم را لقب کذاب ماند - مر محمد را اولوالالباب ماند. شهید آوینی، در جایی که گره به ابرو می‌افکند و به ستیز مدعیان روشنفکری می‌پردازد، شاید نظری به این گونه مسائل داشته است. آری: **بحر تلخ و بحر شیرین در جهان - در میانشان برزخ لایبغیان.**

می‌توان گفت انقلاب اسلامی در ایران منتج به احیا و باز نمود ادبیات اشرافی و عرفانی شد؛ آنچه که روشنفکران، نوکلاسیسم نامش نهادند و این مسئله در دیگر هنرها هم به وقوع پیوست. آیا درنگ در این معانی نمی‌تواند مبداء و انگارهای برای بازخوانی تعاریف رایج ما از مفاهیم به‌ظاهر بسیط و بی‌ابهام و نیز ادبیات و هنر باشد و بشود؟ به گمان من شهید آوینی کسی بود که این لطیفه باریک را دریافت و راه نرفته را شناساند و خود در طریق آن گام گذاشت و فرا پیش رفت. شهادت او نقطه معنی‌دار انتهایی این متن بود که جز به آن نمی‌توانست بر حقیقت راه و شناخت خود گواه دیگری اقامه کند. شما بگویید که آیا این راه همچنان رهروانی را برای گام نهادن در آن به وضوی خون فرامی‌خواند؟

